

تحلیل گام دوم انقلاب در گفت‌وگو با دکتر موسی نجفی

انقلاب اسلامی «قدرت نرم غرب» را به چالش کشید

هم‌زمان با چهل‌ و چهارمین سالگرد انقلاب اسلامی و چهارمین سالگرد صدور بیانیه گام دوم، رسانه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌ خامنه‌ای در گفت‌وگو با دکتر موسی نجفی، استاد و رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به بررسی محورهای بیانیه گام دوم انقلاب و درگیری و منازعه فرهنگی و تمدنی غرب و انقلاب اسلامی پرداخته است. دکترنجفی عقیده دارد جهان و عالم این دو گفتمان، دو جهان و عالم متفاوت از یکدیگر است و این تفاوت با ذات سلطه طلبانه تمدن غرب سر ساز گاری ندارد.

■ **در سال‌های ابتدایی گام دوم انقلاب اسلامی هستیم. تبیین و برداشت کلی شما از صدور این بیانیه رهبر انقلاب هم از جهت موقعیت زمانی و هم از جهت محتوا و جهت‌گیری‌های اصلی چیست؟**

در مقدمه صحبت اگر بخواهم راجع‌به

بیانیه صحبت کنم، سه نکته به نظر

می‌رسد؛

اول اینکه انسان اگر بخواهد در یک مسیر هدفمندی حرکت کند نیاز به نقشه راه دارد؛ مثل کوهنوردی که می‌خواهد به قله برود ولی باید بداند که چقدر راه طی کرده و چقدر راه باید برود و این مقدار راهی که طی کرده است چه مشکلاتی داشته و این مقداری که باید برود چگونه خواهد بود. اگر کوهنورد نداند که چقدر راه مانده تا به قله برسد و چقدر امکانات و تجهیزات دارد، خب نمی‌رسد و این نقشه راه، نه فقط برای یک انقلاب بلکه برای هر کاری لازم است.

به نظر من تبیین این موضوع مهم است.

و شاید بهترین وقتی هم که می‌شد این موضوع را تبیین کرد در چهلمین سالگرد انقلاب بود که رهبر انقلاب هم این را تبیین کردند که در این چهل سال گذشته، انقلاب چه مرحله‌ا را پشت سر گذاشته و چه مقدار راه باقی‌مانده است. خب این خیلی مهم است. خود ایشان هم قبلاً یک تقسیم‌بندی پنجگانه‌ای از مراحل تمدن‌سازی اسلامی داشته. پس نقشه راه مهم است.

مثلاً وقتی یک ساختمانی دارد ساخته می‌شود، حتماً یک نقشه‌ای هست که معمار یا مهندس آن را طرح کرده و بقیه بر اساس آن نقشه عمل می‌کنند. پس در اتاق فرمان باید یک کسی باشد که نقشه اینها را بکشد. همین‌طور فقط کارکردن که نیست. پس نقشه مهندسی برای یک انقلاب لازم است.

به نظر من گام دوم شاید مثل مرحله دوم وصیت‌نامه امام(ره) است. یعنی آن چیزی که امام(ره) در وصیت‌نامه الهی سیاسی خودشان تبیین کردند که یک‌مرحله‌ای از انقلاب تمام شده و حالا یک مرحله جدیدی می‌خواهد شروع بشود. تقریباً آن هم همین‌طور بود. حاصل نهضت‌شان را از زمان رژیم قبلی و وضعیت کشور تبیین کردند تا ۱۰ سال انقلاب که ایشان حضور داشتند و یک آیف اجتمالی از آینده دادند. به نظر می‌آید تفاوت بیانیه گام دوم در این باشد که یک مرحله بعد از وصیت‌نامه امام در آن دیده می‌شود و این تبیین لازم دارد.

نکته دوم اینکه اگر بخواهیم از منظر تاریخی به بیانیه گام دوم نگاه کنیم، این بیانیه یک جای امیدواری و یک جای درس و عبرت نسبت به تاریخ اسلام دارد. گام دوم در صدر اسلام از لحاظ نظری غدیر بود، ولی در عمل سقیفه شد. اما این گام دومی که رهبر انقلاب تبیین کردند نسبت به گام اول انحرافی نیست. یعنی از نظر تاریخ اسلام این یک درس بزرگ و یک امیدواری است که ما شیعیان باید در این مسأله خیلی خوشحال باشیم که گام دوم ما نسبت به صدر اسلام گام درستی است و دنباله گام اول است و از این جنبه از نظر تاریخی یک ارزش بزرگ است.

نکته سوم هم همین است که من نمی‌پندم برخی لفظ مانیفست را برای بیانیه رهبر انقلاب به کار می‌برند. مانیفست مربوط به احزاب کمونیستی است و این چیزهایی است که رهبران کمونیستی معمولاً از خودشان می‌گویند و هم حزبی‌هایشان و مردم هم مجبورند که قبول کنند. این ظلم بزرگی به بیانیه گام دوم رهبری است که با لفظ مانیفست از آن یاد بشود، این نه در شان بیانیه و نه در شان آقا است و نه ارتباطی که ایشان با متفکرین و مردم دارند نسبت به بیانیه می‌تبد که اصلاً از این لفظ استفاده بشود، بلکه این یک فضایی است که نخبران باید روی آن فکر کنند و تبیینی است از رهبری که

خودشان متفکر هستند و اجازه بحث آزاد به این حرف‌ها می‌دهند و می‌خواهند گفته بشود و می‌خواهند آن اتفاقی که افتاده را از دیدگاه خودشان به جامعه بگویند. این هم نیست که بگویند این است و جز این نیست. بلکه می‌گویند روی آن هم بحث کنید و این اصلاً با آن فضاهای رسمی همخوانی ندارد و آقا باب بحث‌کردن را باز کردند.

■ **با توجه به اینکه بیانیه در مورد خود انقلاب اسلامی است، متن بیانیه یک تفسیر و تقریری از انقلاب دارد و یک ویژگی‌هایی را برای آن برمی‌شمارد و یک نگاه تاریخی – تمدنی هم دارد. به نظر شما رهبر انقلاب چگونه این انقلاب را تبیین کردند و در نگاه به پدیده انقلاب اسلامی آن نقاط‌شخصی که روی آن دست گذاشتند چه مواردی بوده است؟**

ببینید اولین نکته‌ای که ایشان راجع به انقلاب می‌گویند، آن دوره دوقطبی است که در دنیا حاکم نبود؛ یعنی لیبرالیسم و کمونیسم و جنگ سرد. انقلاب اسلامی در همان دوره پیدا شد. نه کمونیست‌ها از این انقلاب دل‌خوشی داشتند و نه لیبرال‌ها بعداً خوش‌شان آمد. هیچ‌کدام آنها نتپسندیدند. دنیای دوقطبی که آنها داشتند همه چیز یا باید با مارکسیسم سنجدیده می‌شد یا با لیبرالیسم و غیر از این اصلاً کسی جرأت نمی‌کرد. نهضت‌های ملی گریانه‌ای نمی‌بود، ولی آن جنبه ملی آنها یا با کمونیسم مخلوط می‌شد یا با لیبرالیسم. یعنی ملی‌گراها هم دوشاخه بودند. یک شاخه ملی‌گراهای سوسیالیستی مثل عبدالناصر و صدام و بعث سوریه و… بودند و شاخه دیگر ملی‌گراهای لیبرالی مثل دکتر مصدق. اصلاً چیزی غیر از این دو حزب دیده نمی‌شد و مجبور بودند یکی از دو راه را انتخاب کنند؛ یعنی یک طرفی فرامح می‌کردند که مطروفش در جنگ سرد تعریف می‌شد. این دوقطبی یک‌دفعه به سه‌قطبی تبدیل شد.

دلیلش هم این بود که اولاً در فلسفه سیاسی لیبرالیسم ما اصلاً بحث انقلاب نداریم. یعنی اینها هیچ‌وقت نمی‌توانند مردم را به خیابان‌ها بکشند و نهایت بحث‌شان در پارلمان، اصلاحات است. لیبرال‌ها برای این قسمت توریسین ندارند و این انقلاب رنگی که در ایران و قبل‌تر در اوکراین و در گرجستان شکلی دادند، یک فضای احساسی خاصی است که اصلاً در فلسفه لیبرالی نیست و این به‌وسیله سازمان‌های جاسوسی و حکومتی و رسانه‌ای طراحی می‌شود. این در فلسفه سیاسی لیبرال ابتدا وجود ندارد، ولی در مارکسیسم هست.

دلیل دوم هم اینکه انقلاب اسلامی همان اول کار دو ضربه به مارکسیسم زد؛ اولین ضربه مفهوم خود انقلاب را از انحصار مارکسیست‌ها درآورد، یعنی انقلاب گفت ما می‌خواهیم انقلاب کنیم، ولی مارکسیست هم نمی‌خواهیم باشیم. این زمان این خیلی عجیب بود. دومین ضربه این بود که خب مارکسیست‌ها ملحد و بی‌دین بودند. آنها می‌گفتند دین افیون ملت‌هاست و دین برای دستگاه‌های حاکم است تا مردم را از بین برند.

■ **یعنی عناصر انقلابی بودن و دینی بودن به تنهایی برای برانگیختن دشمنی دوقطبی آن روز دنیا کافی بود؟**

بله، ببینید در چنین شرایطی یک‌دفعه ای‌امامی پیدا شد که با دین آمد و با تفکر توحیدی با آمریکا و رژیم استبدادی مبارزه کرد. خب این اصلاً با ذات فرهنگ مارکسیستی همخوانی نداشت و از نظر ایدئولوژیک برای اینها کاملاً غافلگیرکننده بود. به همین خاطر احزاب مارکسیست‌تا مدت‌ها هم نمی‌توانستند انقلاب را تأیید کنند و فقط شعارهایی می‌دادند. چون انقلاب اسلامی ضد پایگاه‌های آمریکا در ایران بود و در آن روابط قدرت، اینها هم بدشان نمی‌آمد که پایگاه‌های آمریکایی در ایران جمع بشود و مثلاً می‌گفتند این یک حرکت ضد امپریالیستی است. با این چیزها خودشان را توجیه می‌کردند، ولی با تفسیرهای خودشان. یعنی اینها اصلاً حاضر نبودند این را بپذیرند، چون ضربه سختی خوردند و بعد از این با افغانستان تکمیل شد؛ یعنی افغانستانی‌ها از ایران یاد گرفتند و ارتش سرخ را در افغانستان زمینگیر کردند که با زمینگیر شدن ارتش سرخ در افغانستان زمینه سقوط خود

انقلاب ما می‌تواند در

دستاوردهای جدید تصرف کند

و آنها را به خدمت خودش

در بیاورد. این عقلانیت و این

قدرت را همه اندیشه‌هایی

که مدعی نهضت اسلامی

هستند ندارند، کما اینکه گروه

طالبان، القاعده، داعش و

بنیادگراها قدرّت این کار را

ندارند و عملاً به خشونت

کشیده می‌شوند؛ یعنی اینها

همین جور که می‌روند، نیستی

و نابودی می‌آورند، از اداره

شهرها و مردم عاجزند، فقط

به چیزهایی که خودشان

فکر می‌کنند می‌اندیشند و

این موجب آزار بسیاری از

مردم می‌شود و غربی‌ها هم

خوششان می‌آید اسلام را

این‌طور معرفی‌کنند اما در

تفکرات ما اصلاً این‌طور نیست

سه‌قطبی نیست، بلکه در اینجا بحث

مقاومت یا اسلام و استکبار شد. اصلاً این

فضا یک‌دفعه عوض شد. افرادی مثل

نیکسون یا کیسینجر پیش‌بینی می‌کردند

که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

تنها چیزی که می‌تواند جلوی غرب بایستد،

اسلام است. اینها خودشان می‌گفتند

اسلام چند خصوصیت دارد. مثلاً نیکسون

می‌گوید مسلمانان نفت و جمعیت

داشندند، اما هویت نداشتند و این هویت را

خیلی ظرفیت‌ها دارند، اما هویت ندارند و

نظام‌های سیاسی‌شان هم که وابسته است.

این انقلاب آرام‌آرام پشت اینها می‌آید و به

اینها هویت و شخصیت می‌دهد، بنابراین

انقلاب اسلامی اصلاً کاری به دولت‌ها

ندارد. بعضی فکر می‌کنند اگر دولتی

بباید که یک‌ذره لحش را ملایم کند و به

غرب لبخند بزند، تغییری در وضعیت

پیدا می‌شود اما این انقلاب ذاتاً فلسفه

وجودی‌اش یک انقلابی است که در مقابل

غرب مدعی است.

■ **منظور‌تان از مدعی بودن ذات انقلاب در**

مقابل غرب چیست؟

این مسأله مهمی است. ببینید یک قسمتی از تضاد منافع است. غرب

منافعی دارد، مثل نفت یا سلطه‌پذیری

می‌خواهد. البته این بخشی از قضیه هست.

وقتی ما بحث تمدن را مطرح می‌کنیم و

می‌خواهیم به سمت تمدن برویم؛ مسأله

این است که ما اصلاً نمی‌خواهیم مثل آنها

زندگی کنیم و سبک زندگی خودمان را که

برگرفته از تاریخ و فرهنگ‌مان است داریم

باطل بود و یک ضربه هم از بیرون خورد که

پوشالی بودنش را معلوم کرد.

لیبرال‌ها مدعی اینها نبودند که

بخواهند از این قسمت ضربه بخورند،

ولی شعارهای ضدامریکایی انقلاب آنها

را اذیت می‌کرد. آنها مهره‌ای به نام شاه

داشندند که جزیره ثبات برایشان بود که اینها

هم برایشان از بین رفت. به نظر من اینها

می‌خواستند با همان لیبرال‌های داخلی

و دولت موقت این وضعیت را جبران

کنند یعنی خودشان هم پذیرفته بودند که

دولت موقت این وضعیت را جبران

کنند و تا این مقدار هم راضی بودند، ولی

انقلاب راه چه جلوتر رفت، ذات خودش

را نشان داد که یک انقلاب عمیقاً ضد

غربی است یعنی فقط منحصر به آن

جنبه ضد مارکسیستی‌اش نیست و رقابت

سنگین‌تری با غرب دارد.

■ **رهبر انقلاب در دنباله این بحث‌شان در بیانیه گام دوم یک جمله‌ای راجع به بحث دوگانگی دارند که می‌فرمایند ابتدا دنیای دوقطبی، سه‌قطبی و سپس دنیا به دوگانه**

استلام و استکبار تقسیم شد. این را چگونه

تحلیل می‌کنید؟

وقتی اتحاد جماهیر شوروی کم‌کم به فروپاشی رسید و دیگر چیزی از آن نماند، اینها یک نظم نوین یا یک ژرمنونی نوینی

از آمریکا ترسیم کردند چون کمونیسم هم

دیگر نبود. اینجا دیگر بحث دوقطبی و

■ **چهارشنبه ۱۹ بهمن ۱۴۰۱**

■ **سال بیست و نهم**

■ **شماره ۸۱۲۴**



Khamenei.ir

را به هم زدند و یک‌وضع جدیدی ایجاد

کردند؛ بنابراین این سوالی که مطرح کردید

کَلِمَةُ حَقِّ یَزَاءُ بَها باطل است. انقلاب‌ها به

سبکی که الان در دنیای مدرن است، جدید

و مدرن هستند، اما این دلیل نمی‌شود هر

حرکتی که بخواهد ضد یک نظام یا ضد

یک تفکری بشود چون مدرن است، از آن

استفاده نکنیم. تازه مدرن هم باشد، ما در

امر مدرن می‌توانیم تصرف کنیم و آن را به

صورت یک ابزار در بیاوریم. مثل همان قیام

قزلباش‌ها یا قیام سرداران. تاریخ شیعه پر

از قیام و نهضت است.

حتی ولایت فقیه یک اندیشه سنتی و

دینی است، اما اگر بخواهد به یک نظام

سیاسی تبدیل شود، جمهوری اسلامی

می‌شود. ولایت فقیه از داخل کتاب‌های

فقهی درمی‌آید و در راس یک حکومت

جمهوری قرار می‌گیرد. خب جمهوری

در دوره افلاطون هم بوده اما یک مفهوم

مدرن است و به هر حال با این سبک

فرزادگی مثل کشور درجه اول اروپایی

است. **یعنی در انقلاب اسلامی، هم رفاه و**

پیشرفت وهم معنویت موضوعیت دارد.

هر دوی آنها با هم هستند. اینهاست

که انقلاب ما را ممتاز می‌کند. ما یک

انقلاب چندوجهی داریم که خود همین

چندوجهی بودن انقلاب یک اعلام جنگ

به دنیای تمدن غربی است. چندوجهی

بودن انقلاب به غرب می‌گوید تو یک‌بعدی

هستی و ما یک تمدن چندوجهی

می‌خواهیم ایجاد کنیم. خود این یک

اعلام جنگ است. بعضی فکر می‌کنند با

چند تا لبخند و بیانیه و مثلاً چند تا حرف،

غربی‌ها دست از سر ما برمی‌دارند. ابتدا

همین نکته ایشان اشاره می‌کنند که تلاش

غرب برای این موضوع یک مجموعه ابزار

است که این دیگر جنگی است که در ابعاد

متخلف دیده می‌شود.

■ **با این تقریر شما اگر غرب در مانفوذ**

استحصاری نداشته باشد باز هم انقلاب

مشکلش با غرب نمی‌شود؟

نه نمی‌شود. برای اینکه با یکدیگر

رقیب تمدنی‌اند و اتفاقاً این موضوع را

هم، سیاستمداران با تدبیر غربی خوب

فهمیده‌اند. بزرگترین ابزار قدرت غربی‌ها

نه در ماهواره و نه در رسانه و نه در سلاح

اتمی است بلکه در این است که بگویند ما

از همه پیشرفته‌تر و جلوتریم و اگر مثل ما

بشوید خوشبخت هستید. این مهم است.

حالا برای این موضوع یک مجموعه ابزار

دارند. یک‌جاهایی قلدرند، یک‌جاهایی

بچه‌ها دوست دارند مثل مرد عنکبوتی

یا لوک خوش شانس بشوند، برایشان

کافی است. این ابزار کارایی‌اش از بمب

اتم خیلی بیشتر است. خب اینها یعنی

چهار شیعه بودند و قیام کردند

و توانستند کشور ایران را دوباره بازسازی

کنند و یک نظام شیعی، حالا نه مثل ما

اینهاست. یعنی یک مسلمان وقتی به یک

زن مسلمان بگوید تو وقتی حجاب داری

از اسارتی، ما تو را از این حجاب آزادت

می‌کنیم، اگر این را بپذیرد، این یک وضعی

بیانیه نشان می‌دهد ما خودمان قدرت

تشخیص، انتخاب، اجتهاد و قدرت‌گزینش

داریم. این‌طور نیست که هر چه از غرب

به ما برسد تقلید کنیم. نه هر چیزی را

رد می‌کنیم و نه هر چیزی را می‌پذیریم.

خودمان قدرت‌گزینش و تفکر داریم و اصلاً

اعتدال همین است. نه آن تفکر بنیادگرایی

که همه چیز را نفی می‌کند و نه این تفکری

که همه چیز را می‌پذیرد، بلکه خودش

انتخاب می‌کند.

■ **بحث بعدی در مورد نظریه «نظام**

انقلابی» است. با توجه به بحث پنج حلقه

تمدن‌سازی در نظام فکری رهبر انقلاب، به

نظر شما نظام انقلابی در کدام حلقه قرار

می‌گیرد و تفسیر شما از نظام انقلابی مدنظر

رهبر انقلاب چیست؟

ببینید اگر بخواهیم زمینه‌های این

بحث‌ها را بگوییم، مثلاً در کتاب نظم

جهانی کسینجر هست که می‌گوید ایرانی‌ها

باید انتخاب کنند که می‌خواهند یک کشور

باشند یا یک انقلاب. وقتی می‌خواهند یک

انقلاب باشند یعنی می‌خواهند بگویند من

نسبت به فلسطین و هر جای دنیا که ظلمی

هست یک موضع و حرکتی خواهم داشت.

اگر می‌خواهند فقط یک کشور باشند، یعنی

نباید کاری به این کارها داشته باشند و

حرفی هم نزنند. خودشان دوقطبی ایجاد

کردند که یا این می‌شود یا آن. اصل این

شبهه یک نوع سفسطه است.

شما ببینید کشور فرانسه قبل از انقلاب

فرانسه یک کشور درجه اول اروپایی نبود. با

انقلاب، فرانسه یک‌دفعه یک کشور انقلابی

بزرگ شد و با ناپلئون کل اروپا را به چالش

کشید. خب این خیلی برای اروپایی‌ها

سخت بود که یک‌دفعه یک قدرتی ظهور

کرد. فرانسوی‌ها توانستند به یک نقطه‌ای

برسند که هم انقلاب‌باشان را حفظ و هم

کشورشان را با انقلاب فرانسه جهانی کنند.

حتی اروپا را هم جهانی و منافع کشورشان را

با انقلاب فرانسه تأمین کردند. بعداً فرانسه

آرام آرام یک کشور درجه اول اروپایی شد.

ما در دو قرن اخیر می‌بینیم که قبل از

امریکا، یک دوره‌ای انگلیس و فرانسه قدرت

اول اروپا و استعمارگر اصلی شدند. خب یکی

از آنها در اثر همین انقلاب فرانسه بود. یعنی

فرانسه را به یک کشور درجه اول از لحاظ

قدرت تبدیل کرد. آنها در حالی که انقلاب‌باشان

را داشتند، کشورشان را هم ساختند. من